

## أعوذ بالله من الشيطان الرجيم

### بسم الله الرحمن الرحيم

کلام در مطلب مشاء بود و تبیین و توضیح مرحوم آخوند نسبت به مقام اول که تعلق تشکیک به ماهیات و عدم تعلق تشکیک به ماهیات بود. مسئله به اینجا رسید که مرحوم آخوند نظر مشاء را نسبت به عدم تعلق تشکیک بیان کردند و همان طور رواقیون که به استناد کلام شیخ اشراق قائل به تشکیک در ماهیات بودند.

وجود امتیاز در فرد خارجی، نه در اصل جنس

صحبت در مقام حکومت و فصل خطاب در این مسئله به اینجا رسید که خود اصل جنس تشکیک بر نمی‌دارد و خود کیف و کم قابل برای تشکیک نیستند بلکه در اینجا فرد خارجی است که در آن فرد امتیازی هست که آن امتیاز [آن] را از فرد دیگر جدا می‌کند، نه اینکه در صدق خود اصل کیف مطلق و یا مقدار مطلق در او این اختلاف وجود داشته باشد و به عبارت دیگر در خود اصل سواد مطلق اختلاف

وجود ندارد، در فرد خارجی اختلاف وجود دارد که آن اختلاف فرد خارجی موجب اختلاف در صدق مشتق خواهد شد.

شما به یکی می‌گویید: اسود. به یکی می‌گویید:

**أشدُّ سواداً.** به یکی می‌گویید: **أخفُّ سواداً.** خود

صدق مشتق - نه مبدأ اشتقاق - به خاطر امتیاز

خارجی فرد اختلاف پیدا می‌کند و افعال التفضیل

می‌گیرد. این سواد فی حدّ نفسه این کار را انجام

نمی‌دهد بلکه آن امتیاز است که موجب این خواهد

شد و همان فصل او خواهد شد. در واقع ما می‌توانیم

شبهه فصل بگوییم، نه خود فصل. گرچه در اینجا

مرحوم آخوند به عنوان فصل ذکر کرده‌اند و لکن

منظور ایشان در اینجا شبهه فصل است یعنی خود آن

مشخصه خارجی می‌آید و افراد آن سواد و خود فرد

را به جنس و فصل‌هایی تبدیل می‌کند. یک جنس آن

سوادیت در فرد است و مابه‌الامتیاز یک فصل آن

عبارت از همان خصوصیت نوعیه آن فرد است که

آن خصوصیت نوعیه موجب شده است که صدق

مشتق بر او اشد و اقوی باشد.

بنابراین مشائین با این طرز بیان تشکیک را از

نفس ماهیت سواد مطلق برداشتند و این بار را از دوش کیف کنار گذاشتند و بار اشدیت و اخفیت و ثقل را بر آن فرد خارجی بار کرده‌اند. گفته‌اند که آن فرد خارجی دارای چنین خصوصیتی است که ما بین آن و فرد دیگر اختلاف می‌بینیم ولی این حکایت از آن اختلاف در اصل آن فرد نمی‌کند. مثلاً الآن این فرشی که در اینجا در این قسمت از حجره هست نسبت به فرش دیگر بزرگ‌تر است و این اکبر از این فرش است، حالا که این فرش نسبت به آن فرش بزرگ‌تر است، آیا جنس و فصل خود این فرش و سجّاد تفاوت کرده‌اند؟ نه! ماده این فرش هرچه هست ماده آن‌هم همان است و تفاوت نمی‌کند و صدق فرش و سجّاد نسبت به هردو یکسان است؛ هم به این سجّاد گفته می‌شود و هم به آن فرش، این مسئله گفته می‌شود و از این نظر تفاوت ندارند.

شما می‌گویید: عجب فرش بزرگی است! در این عبارت عجب فرش بزرگی است، تعجب روی نفس خود ماهیت فرش و آن ماده نیامده است بلکه این تعجب روی حجم و سطح آن آمده است، نه روی

خود فرش . خود فرش فی حدنفسه هیچ تفاوتی با آن ندارد، به همان مقدار که عنوان ماهیت سجّادیت بر این فرش صدق می کند، به همین مقدار بر آن فرش هم صدق می کند که این مربوط به ماده است اما از نظر مساحت؛ مساحت بیشتر این فرش از آن فرش که موجب تعجب انسان شده است خود مساحت گرچه اعظم از مساحت دیگری است ولیکن در صدق مساحت فرقی نمی کند؛ مساحت مساحت است، چه مساحت یک متر در یک متر و چه مساحت صد متر در صد متر باشد هر دو **مساحت** و **حجم**. و اما این اعجابی که از این مساحت هست به خاطر نفس فرد خارجی است یعنی فرد خارجی در اینجا مساحت این سطح، موجب اعجاب انسان خواهد شد نه اینکه خود مساحت مطلق برای انسان این مسئله را می آورد. همین طور نسبت به سواد وقتی که شما سواد را یک مفهوم خاصی می دانید این سواد که دارای مفهوم خاص است، خودش اقتضاء کم و زیاده نمی کند، اقتضاء قلت و کثرت نمی کند، اقتضاء اولویت و اولیّت نمی کند، خود اینها فی حدنفسه اطلاقی دارد که آن اطلاق، ماهیت سواد

و ماهیت کیف را تشکیل می دهد و خود نفس اطلاق آن ماهیت را تشکیل می دهد منتها همان طوری که این ماهیات در خارج افراد مختلف دارند، این اطلاق هم در خارج، افراد مختلف دارد. همان طوری که انسان در خارج افراد مختلف دارد، این اطلاق هم در خارج افراد مختلفی دارد و این ماهیت هم در خارج افراد مختلفی دارد و این اختلاف در ماهیت موجب اختلاف در [اصل] نخواهد شد و بیان مرحوم آخوند در اینجا این است که اگر قرار باشد که خود ماهیت به لحاظ اختلاف خارجی، تشکیک قبول کند و تشکیک را بپذیرد بنابراین مسئله در مورد انسان هم صدق می کند چون در بعضی از موارد خصوصیت آثار مختصه انسان در یکی بیشتر است. فرض کنید یکی استعدادش بیشتر از استعداد دیگری است لذا باید بگوییم: انسانیتش بیشتر است! یکی حدّت و ذکائش از دیگری بیشتر است لذا باید بگوییم: انسانیت در او بیشتر است! یا مثلاً در یک زمان یک قسم خاصی از انسان بیشتر است؛ زن ها بر مردها غلبه کنند و سه برابر باشند لذا باید بگوییم که اینها

انسانیتشان بیشتر است! درحالی که این محلّ تأمل است! یا در بعضی از اوقات تعداد بچه‌ها بیشتر از مردها و پیرها است و چون ظهور آثار این جنس و ماهیت در خارج الآن بیشتر است بنابراین صدق این ماهیت به این صنف بیش از صدق این ماهیت بر صنف دیگر است! فرض کنید که زمانی بیاید و کلّ جمعیت زمین از پیرمردها صد هزار نفر شوند و بقیه همه جوان باشند، می‌گویند که در زمان ظهور حضرت همه جوان می‌مانند، ما چنین چیزهایی شنیدیم!

خنک آن زمانی که ساقی تو باشی \*\*\* بریزی تو بر ما قدح‌های جانی  
ز سر گیرد این دل عروج منازل \*\*\* ز سر گیرد این تن مزاج جوانی  
خنک آن زمانی که هر پاره‌ ما \*\*\* به رقص اندر آید که رَبّی سَقانی<sup>۱</sup>

خلاصه در آن زمان همه جوان می‌مانند و دیگر مسئله معلوم است! فرض کنید که حضرت عنایتی می‌کنند، دوائی می‌آورند، گیاهی یا چیزی به مردم می‌دهند تا بخورند تا همه آنها جوان بمانند و مشکلات هم حل شود و طبعاً شما می‌دانید که ۹۸ درصد مشکلات به همین مسائل برمی‌گردد و دیگر طبعاً محاکم و محل اختلاف - اخیراً درآمده است،

---

۱. دیوان شمس، غزل ۳۱۱۹.

چه می گویند؟! حل اختلاف - و امثال ذلک هم کم کم  
منتفی می شود و علی کل حال اینها مسائل مهمی  
است! یا اینکه بالأخره از این دود و گاز و چیزهایی  
که برای سلامتی انسان مضر است بساطش برچیده  
می شود و کیفیت تغذیه ها همه عوض می شود.

راه کار طب قدیم برای افزایش عمر

علی کل حال خیلی مطالب هست که ما به آنها  
جهل داریم و خود اطباء هم می گویند و درباره این  
مسئله در طب قدیم صحبت شده است که اگر انسان  
هر ماده ای را در موقع خاص نیاز بدن به بدن برساند  
[عمر بیشتری خواهد داشت]. در طب قدیم در وهله  
اول بقای عمر را بر آرامش اعصاب می دانستند و  
می گفتند این مسئله در درجه اول اثر حیاتی نسبت به  
سلامتی و مرض دارد، در وهله دوم اقتضاء و نیاز هر  
مزاج انسان نسبت به اکل و شرب او است. این دو  
قضیه اگر مراعات شود عمر بشر حدی ندارد و این  
اصلاً مبنای طب قدیم بود و می گفتند که حداقل  
حداقل مسئله عمر، باید چهارصد سال باشد و بیشتر  
هم که [مطلوب است] و بر همین اساس است  
آنهايي که عمر می کردند.

الآن که اصلاً به طور کلی همه چیز به هر نحوی تغییر کرده است و با این وضع و اوضاع معلوم نیست که چه خواهد شد! خواب شب‌ها ساعت یک نصف شب! از آن طرف صبح نیم ساعت یا یک ساعت بعد از آفتاب [بیدار می‌شوند]! نه خواب معلوم شد و نه غذایی! شب که نباید چیزی خورد، می‌خورند و آن وقت صبح که مهم است، بیدار می‌شوند و سرکار می‌روند و انگار نه انگار! نه چایی می‌خورند نه چیزی و اصلاً به طور کلی کل سیستم بدن تغییر کرده است، سیستم تغذیه و آرامش و مقدار فعالیت عوض شده است.

بنابراین باید صدق انسان بر آنها بیشتر باشد در حالی که مطلب به این کیفیت نیست لذا مرحوم آخوند می‌فرماید که اشکالی که صاحب مطارحات شیخ اشراق بر مشائین وارد کرده‌اند بر اینکه شما که در اینجا می‌گویید: آن مابه‌الاجتلاف در افراد خارجی فصل منوع سواد است پس چطور خودتان در بحث اجناس می‌گویید که این جنس قبول شدت و ضعف نمی‌کند؟ اگر قرار بر این باشد که برای اصل

سواد، فصل منوع وجود داشته باشد پس خود سواد نسبت به فصل منوعش «جنس» می‌شود. وقتی که سواد جنس شد پس ما می‌بینیم که در خود سواد شدت و ضعف وجود دارد یعنی خود سواد که جنس است قابل شدت و ضعف به واسطه فصل خودش است و شما گفتید که جنس شدت و ضعف بر نمی‌دارد و نسبت به همه افرادش یکسان است.

الآن این گربه‌ای که در این صحن راه می‌رود و در مرأی و منظر ما هست و شما نمی‌بینید، این حیوان به همان تعداد از حیوانیت سهم برده است که بنده و سرکار حیوان هستیم، ناراحت نشوید! به ما اعتراض نکنند که شما خودتان را با ما قیاس کردید و ما معصوم هستیم و شما اوضاعتان این طور است! این به همان مقدار حیوان است که ما به همان مقدار حیوان هستیم! حالا فصل آمده است و او را از ما جدا کرده است باعث نشده است که صدق حیوانیت در ما بیش از او باشد یا در او بیش از ما باشد. فصل فرقی نمی‌کند یکی است الا اینکه فقط نوع این جنس تغییر می‌کند و شیخ اشراق می‌فرماید که شما که

فصل گرفتید، اشکال دارد.

مرحوم آخوند می‌فرمایند که این منظور مشائین از فصلی که در اینجا است فصلی نیست که به خود جنس برمی‌گردد بلکه این فصل، فصل فرد خارجی است، نه فصل سواد مطلق! سواد مطلق یک حقیقتی است که جنس و فصلش در همان مقوله خودش هست و کم‌وزیاد هم نمی‌شود. این سواد عبارت از لونی است که قابض بصر است و لون بودنش جنسش می‌شود و قابض بصر بودن فصلش می‌شود و مسئله همین جا تمام می‌شود.

حالا این مفهوم در خارج افراد مختلفی دارد، آن افراد مختلف خارجی به‌عنوان فردیت برای او است که آن فردیت خارجی جنس و فصل دارد. **أمرٌ مشتركٌ بین الأفراد.** یا مثلاً **له لونٌ** که دارای خصوصیتی است و آن مشترک است و آن فرد فصلی دارد که این است که هر فردی که این خصوصیت را داشته باشد رنگ سواد آن بیشتر از اوست. آن «این خصوصیت را داشته باشد» به سواد ارتباط ندارد بلکه به خود آن خصوصیت فردیت کار دارد که آن فردیت سواد را از فردیت سواد دیگر تمیز می‌دهد، اسم آن

را فصل گذاشته‌اند پس فصلی که در اینجا منظور  
مشائین است، نه فصل در خود ماهیت سواد است  
بلکه فصل در فردیت خارجی است که آمده است.

البته مرحوم حاجی در اینجا توضیحی دادند که  
خیلی پیچیده است و خیلی خلاصه و ساده‌اش این  
است که بنده در اینجا خدمتان عرض کردم.

بنابراین دیگر اشکال به مشائین وارد نمی‌شود که  
اینها گفته‌اند که سواد دارای جنس و فصل است. این  
مسئله تمام شد و حکومت مرحوم آخوند در باب  
مقام اول این بود که حق با مشائین است و ماهیات  
شدت و ضعف بر نمی‌دارد و مسئله سواد که در اینجا  
مطرح است، خود اصل سواد این عبارت از یک  
حقیقت مطلقه است که آن عبارت از مرتبه خاصی  
است که این خصوصیت را دارد.

بررسی مسئله اشتداد در مورد مقدار و کم

حالا صحبت در این است که آنچه را که به نظر  
بنده در اینجا می‌رسد این است که ما بین کم و کیف  
باید تفاوت قائل شویم که خود مرحوم آخوند بعداً  
این مسئله را در مقام چهارم یا در مقام سوم بیان  
می‌کنند که آیا کم و کیف باهم فرق می‌کنند یا نه؟ اما

قبل از اینکه به آنجا برسیم ما این مطلب را در اینجا در مقام اول به نحو اجمال می‌گوییم و بعداً در آنجا خود مرحوم آخوند توضیح می‌دهند گرچه در آنجا هم نظر ما با نتیجه‌ای که ایشان می‌گیرند تفاوت دارد.

مسئله در مورد مقدار و کم به همین نحوه‌ای است که مشاء قائل هستند یعنی در خود مقدار، شدت و ضعف معنا ندارد. همان طوری که خدمت دوستان عرض کردم مقدار عبارت از فاصله بین دو نقطه است، حالا معنا ندارد که در فاصله بین دو نقطه کم و زیادی باشد. فاصله بین دو نقطه را مقدار می‌گویند حالا این فاصله بین یک سانت باشد یعنی از رأس ابتداء یک سانت تا انتهای یک سانت که ده میل است این فاصله باشد یا فاصله بین قم و طهران باشد، این تفاوتی نمی‌کند و هر دو «مقدار» هستند. خود آن فرد مقدار در خارج تفاوت دارد ولی اصل خود مقدار فرق نمی‌کند یعنی نفس خود مقدار **الفاصله بین النقطتين**، این چه تفاوتی می‌کند؟! این فاصل بین دو نقطه وقتی یک مفهوم اطلاق است، این **فاصله بین النقطتين و الحدّ بین النقطتين فی بُعد الواحدة** نه زیاد است و نه کم است! هیچ کدام نیست.

حالا این فاصله **بین النقطتين** که در خارج می آید، در این کتاب از اول این جلد تا آخر این جلد می شود. در این فرش از اول این فرش تا انتهای فرش می شود. در این مسافت از اول قم تا طهران می شود. در قد انسان از ناخن پا تا موی سر می شود. آن فاصله **بین النقطتين** در خارج مصادیق مختلفی دارد. در خود مفهوم فاصله **بین النقطتين** ما افعال التفصیل نداریم، ما «فاصله تر» نداریم! لذا شما افعال التفصیل به خود فاصله و مقدار نمی توانید بار کنید. فاصله تر! محدودتر! حدتر! معنا ندارد! حد یعنی حد؛ یعنی امری که ابتداء و انتهایش مشخص است، این حد می شود لذا این افعال التفصیل بر نمی دارد و لکن در خارج که آن فاصله را نگاه می کنید، آن امر خارجی که هیچ ربطی به این مقدار ندارد و یک فرد خارجی است، [آن وقت] می گوید: «طول بیشتر»، اطول نسبت به یک امر دیگر. این اطول که نسبت به یک امر دیگر می آید خود مقدار را افعال التفصیل نمی دهد بلکه در فرد افعال التفصیل می دهد. این مسئله مربوط به کم بود.

اما در مسئلهٔ کیف به نظر می‌رسد که حق با صاحب مطارحات و رواقین باشد، چرا؟ چون در مسئلهٔ کیف مثلاً در سواد که در نظر بگیرید، ما خود مفهوم سواد را در ذهن خود دارای شدت و ضعف می‌بینیم اصلاً به فرد کار نداریم. خود مفهوم سواد که عبارت از قبض بصر است، قبض بصر که یک اندازه نیست. من الآن یک مثال می‌زنم؛ می‌خواهم دستم را ببندم، الآن انگشتان من باز است و الآن در یک حرکت وضعی شما می‌بنیید دارای وضع متغیر می‌شود، حالا که باز است این انگشتان شروع به بالا آمدن می‌کند، اینجا را بسته نمی‌گویند، هنوز هم بسته نمی‌گویند، نگاه کنید! حالا همین که به اینجا رسید می‌گویند که دست در حال بسته شدن است ولی هنوز یک مقدار مانده است، یک فشار بیشتر می‌دهم دوباره بیشتر بسته می‌شود و دوباره یک فشار بیشتر می‌دهم تا جایی که دیگر فشار فایده ندارد و خود دستم درد می‌گیرد. این دست از آن نقطه‌ای که این وضع [در حال بسته شدن است] تا نقطهٔ آخر صدق قبض درید می‌کند و در تمام مواردش به آن قبض می‌گویند و **بینهما متوسطاتٌ**.

حالا در این صدقِ قبض کردن نگاه کنید آن وقت می گوید که آقا دستشان را بیشتر بسته است! باز کن پول را بده! چنان گرفتی و نمی دهی و سفت چسبیدی. یک وقت این طور [باز] است برمی دارند، یک وقت چنان سفت می چسبد که عزرائیل هم نمی تواند از تو بگیرد، این طوری قبض می کنی! یک وقت شُل است و عزرائیل می تواند مقداری انگشتان را باز کند. آدم اگر می بندد [حداقل] سفت نبندد، [نه اینکه] چنان ببندد که عین آهن شود که آن هم مجبور است جوشکاری برود و جوش را باز کند لذا آدم خیلی دردش می آید! نه مقداری راحت باشد.

اینکه الآن در این حالت قبض هست، الآن ما در خود مفهوم قبض تفاوت می بینیم و به مصداق کار نداریم یعنی ما می بینیم که خود مفهوم قبض از نظر مفهومیت در ذهن دارای مراتب مختلف است و اصلاً ما به فرد خارجی کار نداریم. بله! مقدار دارای مراتب نیست، مقدار **الحدّ بین النقطتين** است، این مرتبه ندارد، حدّ بین دو نقطه که کم و زیاد ندارد.

اینکه می‌خواهد برای فرد خارجی منطبق شود کم‌وزیاد دارد ولی در مورد کیف یا در سایر مقولات دیگر، این مسئله هم در آنجا می‌آید مثلاً در مورد خود کم و در مورد وضع، به‌خصوص این قضیه در آنجا هست که آن نحوه وضع در آنجا صدق می‌کند یا در خود نفس حرکت، اشتداد و ضعفی که در حرکت هست، این اشتداد و ضعف در خود ماهیت حرکت هست یا در فرد خارجی هست؟! ما در مفهوم حرکت، اشتداد و ضعف می‌بینیم.

#### تعریف حرکت

حرکت یعنی **الخروجُ مِنَ الْقُوَّةِ إِلَى الْفَعْلِ**. این را حرکت می‌گویند. حالا خروج، نفسی باشد یا خروج ماده باشد یا خروج زمانی باشد یا خروج مکانی باشد یا خروج کیف باشد. وقتی که لونی از مبدائی به یک مبدأ دیگر حرکت می‌کند، این خروج از قوه به فعل در آنجا محقق می‌شود و خود نفس این خروج از یک جا به یک جای دیگر، [در مورد] خود خروج ممکن است که این‌طور بگوییم که در آن اشتداد هست و در نفس خود خروج این مسئله اشتداد وجود دارد و همین‌طور این مثال مسلّمش که

می‌توان در مورد آن محکم گفت، مسئلهٔ کیف است که مسئلهٔ سواد باشد.

شما شیرینی را در نظر بگیرید، حالا ایشان مثال می‌زند. آیا خود مفهوم شیرینی دارای مراتب نیست؟! ما اصلاً به فرد کاری نداریم. بفرض می‌گوییم که این مفهوم شیرینی از خارج آمده است، درست است ولی همان افراد خارجی که موجب تصور مفهوم حلاوت در ذهن شده‌اند همان‌ها موجب شده‌اند که نفس حلاوت در ذهن دارای مراتبی شود، نه نفس افراد خارجی. لذا ما آن حالتی را که از حلاوت در ذهن احساس می‌کنیم، حالت فرق می‌کند و عکس‌العمل ما هم فرق می‌کند. یک وقت شیرینی، شیرینی خیلی کم است مثل سیبی که هنوز هم خیلی خوب نرسیده است، شیرینی و حلاوتش قليل است. حالا وقتی که شما این سیب را می‌خورید چه حالی برای شما پیدا می‌شود؟ چه وضعی برای شما پیدا می‌شود؟ یک احساسی از این شما دارید. یک وقت هم شما غسل در دهانتان می‌گذارید، تغییری در شما پیدا می‌شود، یک

احساس از این دارید، به خاطر عسل این حالت برای شما پیدا نشد، به خاطر شیرینی این حالت پیدا شده که اگر به جای عسل یک ماده دیگری بود دوباره همین حالت برای شما پیدا می شد، بحث فرد نیست بلکه بحث خود مقدار حلاوت است که برای انسان پیدا می شود. لذا در اینجا می توانیم بگوییم که از یک نظر این صاحب مطارحات و رواقیون که قائل به اختلاف در ماهیت به طور مطلق در مورد کم و کیف و امثال ذلک شده اند، مطلب آنها **مِنْ جِهَةٍ صَحِيحٍ** و **مِنْ جِهَةٍ سَقِيمٍ**. در مورد کم و بعضی از موارد سقیم است اما در مورد کیف یا حرکت و امثال ذلک این مسئله در آنها می آید بدون اینکه اشکالی در اینجا متوجه باشد.

فمعنى الأشدية و الأزيدية يرجع عند هؤلاء إلى كون أحد الفردين فى نفسه بحيث ينتزع منه العقل بمَعونة الوهم مثل الفرد الآخر مع تجويز زيادة<sup>۱</sup>.

معنای اشدیت و ازیدیت در نزد آقایان مشاء دو

فرد فی نفسه به حیثی است - نه خود ماهیت سواد -

که در فرد خارجی تمام اختلافات به فرد برمی گردد

که عقل به کمک وهم از این انتزاع می کند یعنی وهم

۱. الحکمة المتعالیة، ج ۱، ص ۴۳۵.

در اینجا فرد دیگری درست می‌کند، عقل مابه‌الاشتراک و مابه‌الاختلاف درست می‌کند. آن قوه‌ای که صور ذهنیه ایجاد می‌کند قوه عاقله نیست بلکه قوه واهمه است متها آن مابه‌الاشتراک و مابه‌الاختلاف را عقل انجام می‌دهد. یک فرد دیگر انتزاع می‌کند و تجویز زیاده؛ این تجویز زیاده کاری به خود ماهیت ندارد.

لا ازدياد طبيعة العام بعينها في بعض الأفراد و لا بأكثرية ظهور آثار الكلي في بعض الأفراد كما فسره بعضهم و إلا لكان كثير من الذاتيات قابلاً للشدة و الضعف كالإنسان مثلاً.

کاری که در اینجا هست به ازدیاد خود طبیعت عام به عینه در بعضی از افراد بر نمی‌گردد. طبیعت عام یکی است، متواطی است. سواد یکی است، طبیعت عام زیاد نمی‌شود بلکه خود فرد در اینجا زیاد می‌شود.

این‌طور هم نیست که شما بگویید که حالا طبیعت عام نمی‌شود ولی ظهور آثار کلی در بعضی از افراد بیش از ظهور آن کلی در بعضی دیگر است همان‌طور که بعضی از اینها این تشکیک را به این تفسیر کرده‌اند و گفته‌اند که بله، طبیعت زیاد نمی‌شود ولی آثار آن طبیعت زیاد می‌شود؛ مثلاً عقل یکی بیشتر است، استعدادش بیشتر است، از نظر

خصوصیات جسمانی و روحانی تفضیل دارد و الاً  
اگر این را تشکیک بگویند آن وقت انسان هم قابل  
شدت و ضعف می شود. اگر یکی قدش بلندتر است  
باید بگویند که او آدم تر است یعنی یکی که به منار  
برسد، دیگر خیلی آدم است!

لَاخْتِلَافَ أَفْرَادَهَا فِي اسْتِتْبَاعِ الْأَثَارِ كَثْرَةً وَقَلَّةً قَالُوا ثُمَّ مُجْرَدُ ذَلِكَ لَيْسَ تَشْكِيكًا بَلْ  
هُوَ سَبَبٌ لِاخْتِلَافِ صَدَقِ الْمَشْتَقِ مِنَ الْفَرْدَيْنِ عَلَى مَعْرُوضَيْهِمَا كَمَا مَرَّ قَبْلُ فِي  
الْحَقِيقَةِ إِلَى الْأَوْلَوِيَّةِ.

چون افرادش در استتباع آثار مختلف هستند [از  
جهت کثرت و قلت]. حتی اختلاف در افراد  
تشکیک نیست، اختلاف در افراد موجب اختلاف در  
مشتق خواهد شد؛ آن اسود از دو فرد بر معروضش  
والاً به خود اختلاف آنها تشکیک نمی گویند چون دو  
فرد جدای از هم هستند و ربطی به هم ندارند. این  
آقا قدش یک متر است و آن آقا قدش سه متر است،  
خود اینها گرچه اختلاف دارند ولی اختلافشان  
تشکیک ندارد چون ارتباطی باهم ندارند. چون  
هر دو موجب صدق مشتق می شوند و آن مشتق  
موجب اختلاف خواهد شد و در حقیقت به اولویت  
برمی گردد.

و الْحَاصِلُ أَنَّهُ لَا يَتَحَقَّقُ عِنْدَهُمْ فِي السَّوَادِينِ مَا فِيهِ الْاِخْتِلَافُ بَيْنَهُمَا بَلْ يَتَحَقَّقُ فِي كُلِّ  
مِنْهُمَا مَا بِهِ الْاِخْتِلَافُ وَ هُوَ فَصْلُهُ الْمُنَوَّعُ لَهُ.<sup>۱</sup>

۱. همان، ص ۴۳۵ و ۴۳۶.

حاصل از کلام مشائین این است که در دو سواد آن که در آن اختلاف هست پیدا نمی‌شود یعنی در آن حقیقت سواد اختلاف نیست بلکه در هر کدام از آنها دو فرد متحقق می‌شود. مابه‌الاجتلاف که عبارت از فصلی است که فردیت را از آن فردیت جدا می‌کند، سواد را جدا نمی‌کند! آن فردیت خارجی جنس می‌شود و آن خصوصیت سوادی که به واسطه آن بر دیگری ترجیح دارد فصل می‌شود پس این فصل به خود سواد بر نمی‌گردد! در اینجا اشتباه نشود! فصل به آن فردیت خارجی بر می‌گردد یعنی فرد خارجی به عنوان فرد **جنس** و به عنوان **آنه اشدّ سواداً، فصل**.

بل إنّما يوجد بين الجسمين الشديد السواد و الضعيف السواد ما فيه الاختلاف و هو مفهوم الأسود فإنّ أحدهما أوفر حظاً مما يُطلق عليه السواد و الآخر أقلّ حظاً منه.

اصلاً این مسئله تشکیک بین دو جسم شدید السواد و ضعیف السواد قرار می‌گیرد که عبارت از مفهوم اسود است، نه سیاه. یکی از این دو تا **أوفر حظاً** است از آن که سواد بر آن اطلاق می‌شود و دیگری **أقلّ حظاً**.

و على هذا لا يُرد عليهم ما ذكره الشيخ الإلهي في المطارحات بقوله و هؤلاء هم الذين يقولون إنّ السواد الأشدّ يمتاز عن السواد الأنقص بفصل و إذا كان السواد له فصل مفسّم فيكون جنساً و هو واقع بالتشكيك فبعض الجنس واقع بالتشكيك و قالوا لا شيء من الأجناس واقعاً بالتشكيك انتهى.

روی این تفسیر و توجیحی که نسبت به کلام مشاء کردیم، دیگر اشکال شیخ الهی در مطارحات

وارد نیست که ایشان می‌فرمایند. آنها می‌گویند که از یک طرف سواد اشد از سواد انقص به فصل امتیاز دارد و از طرف دیگر می‌گویند که جنس قابل تشکیک نیست. اگر سواد فصل دارد پس باید سواد جنس باشد که فصل مقسم داشته باشد، پس این جنس هم به‌طور تشکیک نسبت به افراد صدق می‌کند. بعضی از جنس‌ها را می‌بینیم که در عالم خارج تشکیک‌بردار هستند درحالی‌که مشائیون و همه می‌گویند که به‌طور کلی جنس قابل تشکیک نیست. این حرف با این حرف چطور جور درمی‌آید؟!

و قالوا لا شیءَ مِنَ الْأَجْناسِ واقِعاً بِالتشکیکِ  
انتهی ... ما اصلاً جنس نداریم که در این جنس تشکیک باشد. پس این مطلب صاحب مطارحات که نسبت به مشائیون ایراد می‌گیرند وارد نیست. چرا؟ چون فصلی را که مشائیون در اینجا می‌گویند با فصل در باب ذاتی باب برهان و ایساغوجی فرق می‌کند. آن فصل ذاتی شیء است و این فصل به فردیت خارجی برمی‌گردد و این دو با همدیگر تفاوت دارند. در واقع مثل مشخصات خارجی

در این صورت فصل را به این معنا گرفته‌اند.

لذا این مطلب ایشان به حال خویش باقی است و اشکالی نسبت به آن وارد نمی‌شود و با توجه به این مطلب مشخص می‌شود که کلام مرحوم آخوند در باب محاکمه در مقام اول به نفع مشائین تمام شد و قائل به عدم تشکیک در ذاتیات مطلقاً - چه ذاتیات در خود اصل جوهر و چه در مقولات دیگر از اعراض - شده‌اند و آن مطلب ما هم [این بود] که ما می‌توانیم بین خود آن مقولات افتراق قائل شویم و این مسئله تشکیک را نسبت به کیف یا نسبت به وضع و حتی نسبت به حرکت هم قائل شویم. گرچه بعضی‌ها آن حرکت را از مقوله وجود گرفته‌اند ولی ما می‌توانیم به مبنای شیخ اشراق در آن قائل به تشکیک شویم ولی در کم و جوهر و سایر اعراض این مسئله نیست. مثلاً در مورد زمان، زمان زیاد و زمان کم ربطی به زمان ندارد. زمان یعنی فاصله بین حدین و گذشت، حالا این را زمان می‌گویند. بین یک دقیقه و ده ساعت چه فرق می‌کند؟! منتها آن فرد خارجی ده ساعت از خود این یک دقیقه بیشتر است،

نه اینکه اطلاق اسم زمان بر او اطلاق اصح و اشد و

اولی یا اقوی و تقدم و تأخر است.

اللهم صلّ علی محمد و آل محمد